



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نواهی
موضوع جزئی: منشأ تفاوت بین امر و نهی در کیفیت امتثال - قول دوم و بررسی آن
تاریخ: ۱۴ / آبان / ۱۳۹۸
مصادف با: ۷ ربیع الاول ۱۴۴۱
سال یازدهم
جلسه: ۱۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این بود که منشأ تفاوت بین کیفیت امتثال در امر و نهی چیست؟ چرا در امر اگر یک فرد اتیان شود امر اتیان شده است اما در نهی ترک جمیع افراد منهی عنه باعث تحقق مراد و مقصود از نهی می شود؟

عرض کردیم بعضی منشأ را وضع دانسته اند که اشکال این سخن معلوم شد. برخی منشأ این اختلاف و تفاوت را عقل دانستند مثل محقق خراسانی که معتقدند عقل حکمی دارد به این عنوان که «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و لا تنعدم الا بانعدام جمیع الافراد»؛ گفتیم این نیز محل اشکال است. اشکال سخن محقق خراسانی را شاگردشان محقق اصفهانی در نهایت الدرایه بیان کردند، بزرگان دیگر از جمله امام خمینی هم به محقق خراسانی اشکال کردند که عقل چنین حکمی ندارد. در جلسه قبل این بیان را که تا حدی متفاوت از بیان محقق اصفهانی است ذکر کردیم. محصل سخن ایشان این بود که «الطبیعة توجد بفرد ما و تنعدم بانعدام فرد ما» اینکه گفته شده «لا تنعدم الا بانعدام جمیع الافراد» صحیح نیست چون هر فرد در واقع تمام طبیعت است و با توجه به اینکه هر چیزی در ناحیه وجود اگر متصف به وحدت باشد در نقیض و عدمش نیز با همان جهت ملاحظه می شود نتیجه اش این می شود که اگر زید به عنوان فرد انسان در ناحیه وجود باعث تحقق طبیعت باشد، عدمش نیز در واقع موجب عدم طبیعت می شود. عدم زید نیز در واقع عدم طبیعت را به دنبال دارد.

اشکال

گفتیم اشکالی ممکن است به ذهن برسد که اگر بگوییم: «الطبیعة تنعدم بانعدام فرد ما» یعنی طبیعت با معدوم شدن یک فرد هم معدوم می شود، لازمه اش این است که طبیعت در آن واحد متصف به وجود و عدم شود، یعنی متصف به متناقضین شود، بگوییم هم طبیعت هست و هم طبیعت نیست و هو محال. وقتی می گوئید: طبیعت انسان به واسطه وجود زید که فردی از این طبیعت است موجود است و همین طبیعت به واسطه عدم عمر که فرد دیگری از این طبیعت است معدوم است، پس در حقیقت می گوئیم: «الانسان موجود و الانسان معدوم» این طبیعت هم موجود است و هم معدوم است؛ نمی شود، یک طبیعت در آن واحد هم متصف به وجود باشد و هم متصف به عدم، اصلاً محال است که بگوییم هم انسان است و هم نیست. فرض کنید دو نفر در این اتاق باشند یکی از این اتاق بیرون رود، یکی از شما پرسد آیا انسان در اتاق است یا نیست؟ شما بگویید: هم هست هم نیست، او چه فکر می کند، این متناقض صحبت می کند، بالاخره یا هست یا نیست، نمی شود یک طبیعت در آن واحد هم متصف به وجود باشد و هم متصف به عدم. بگوییم انسان به اعتبار وجود زید موجود است، انسان به اعتبار عدم عمر معدوم است، هم موجود است و هم موجود نیست.

این اشکال وارد نیست زیرا در جای خودش مبین شده که تناقض بین دو چیز در صورتی محقق می‌شود که شروط هشت گانه یا نه گانه موجود شود، وحدت در مکان و زمان و خیلی امور دیگر در تحقق تناقض دخیل است. تناقض یعنی بودن و نبودن یک چیزی در زمان واحد، مکان واحد، شرائط واحد، جهت واحد و ...، یعنی آن وحدت‌های هشت گانه باید باشد تا بگوییم تناقض تحقق دارد و محال است. یعنی مثلاً اگر بخواهیم سیاهی و عدم سیاهی (نه سیاهی و سفیدی زیرا این دو متضاد می‌شوند) بگوییم باید بدانیم متناقض را زید در زمان کذا، مکان کذا، از جهت رنگ پوست سیاه است و همین زید را که فرزند فلان است در همین مکان و در همین زمان از حیث رنگ پوستش سیاه نیست این محال است و تناقض است، اما اگر یکی از این جهات هشت گانه یا نه گانه تفاوت کند دیگر تناقض نیست، مثلاً زید امروز سیاه است و فردا سیاه نیست، این تناقض نیست، تناقض به صرف اشتراک در نام یا وحدت در بعضی از جهات بین وجود و عدم آن شیء پیش نمی‌آید، بلکه با شرائطش محقق می‌شود.

ما می‌خواهیم بگوییم: در ما نحن فیه طبیعت الانسان موجود، طبیعت الانسان معدوم، بین وجود و عدم نیز تناقض است، اما آیا این طبیعت الانسان که حکم وجود بر آن بار می‌کنیم دقیقاً همان طبیعت الانسان است که حکم معدوم را و محمول معدوم را بر او بار می‌کنیم؟ آن جهات هشت گانه دخیل در تناقض اینجا موجود نیست. ما وقتی می‌گوییم: «طبیعت الانسان موجود» به اعتبار یک فرد خاص که زید است می‌گوییم: «موجود» وقتی می‌گوییم: «طبیعت الانسان معدوم» به اعتبار فرد دیگری از این طبیعت می‌گوییم: «معدوم» وقتی یک طبیعت دارای افراد و مصادیق متعدد و دارای تکرار است می‌تواند به لحاظ بعضی از افرادش موجود باشد و به لحاظ بعضی افراد معدوم باشد. همان‌طور که شما «طبیعت الانسان» را به لحاظ بعضی از افراد معروض سیاهی و سواد قرار می‌دهید و به لحاظ بعضی افراد دیگر معروض عدم سواد قرار می‌دهید و می‌گویید اینها سیاه نیستند، می‌گویید انسان سیاه است و انسان سیاه نیست، آیا اگر در اولین جمله نظرتان به انسان‌های قاره اروپا باشد و در قضیه دوم نظر به انسان‌های قاره آفریقا باشد، اینجا تناقض وجود دارد؟ خیر. از این مثال‌ها زیاد می‌شود بیان کرد که طبیعت انسان همانطوری که می‌تواند به اوصافی متناقض یا متضاد متصف شود به اعتبار مصادیق و افراد گوناگونش می‌تواند متصف شود به صفت وجود به اعتبار برخی از مصادیق و متصف شود به صفت عدم به اعتبار برخی دیگر از مصادیقش. لذا این چه اشکالی است که مطرح می‌شود که اگر گفتیم: «الطبیعة تنعدم بانعدام فرد ما» سر از تناقض در می‌آورد، جایی برای این توهم نیست که اگر گفتیم طبیعت با یک فرد هم معدوم می‌شود این سر از محال در می‌آورد. زیرا انعدام طبیعت با معدوم شدن یک فرد معنایش این است که آن طبیعت به اعتبار آن فرد معدوم شده، معدوم است اما این منافات ندارد که این طبیعت به اعتبار افراد دیگری که موجودند بگوییم موجود است. پس تناقض و اشکالی اینجا پیش نمی‌آید.

این در واقع محصل فرمایش امام خمینی در این مقام بود که در مناهج و سایر تقریراتی که از ایشان منتشر شده فرموده‌اند. یعنی در واقع روح سخن امام خمینی و محقق اصفهانی (که ایشان به تبع محقق اصفهانی این مطلب را فرموده) این است که ایشان سخن محقق خراسانی را قبول نکردند. محقق خراسانی می‌گوید: به حکم عقل: «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و لاتنعدم الا بانعدام جمیع الافراد» محقق اصفهانی و امام خمینی و برخی دیگر در مقابل به محقق خراسانی اشکال کردند که این حکم عقل نیست زیرا عقل می‌گوید: «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و تنعدم بانعدام فرد ما» فرقی در این جهت بین وجود و عدم نیست.

قبل از اینکه به تحقیق در مسئله پردازیم لازم است اشاره کنیم که بعضی از بزرگان در دفاع از محقق خراسانی بر آمدند و خواستند اشکالی که محقق اصفهانی به محقق خراسانی را کرده‌اند پاسخ دهند.

کلام صاحب منتقی الاصول

صاحب منتقی الاصول می‌گوید: آنچه که محقق اصفهانی در اشکال به محقق خراسانی مطرح کرده، در واقع مناقشه لفظی است. یعنی محقق اصفهانی در واقع محقق خراسانی را تخطئه می‌کند صرفاً به خاطر یک تعبیر و الا اشکال اساسی به محقق خراسانی نگرفته است. ایشان در دفاع از محقق خراسانی می‌گوید: محقق خراسانی در واقع می‌خواهد بگوید: امتثال نهی «لا یتحقق الا بترک جمیع افرادها» این حکم عقل است، آن حکم عقلی که محقق خراسانی از آن دم می‌زند و می‌گوید: به نظر عقل «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و الطبیعة لاتتعدم الا بانعدام جمیع الافراد» منظورش این است که در اوامر از نظر عقل امتثال با اتیان یک فرد محقق می‌شود و در نواهی «لا یتحقق الا به ترک جمیع الافراد» زیرا حقیقت نهی عبارت است از زجر از صرف الوجود، شما نهی را معنا کردید، نهی عبارت است از زجر و منع از ایجاد طبیعت و صرف الوجود، صرف الوجود یا طبیعت اگر بخواهد تحقق پیدا نکند، یعنی این نهی امتثال شود چگونه ممکن است؟ وقتی که همه افراد ترک شود، اگر یک فرد هم محقق شود صرف الوجود محقق شده است، زیرا هر فردی که فرض وجودش شود، اولین از وجودات است و عنوان صرف الوجود بر آن صدق می‌کند، پس دیگر زجر و نهی از صرف الوجود محقق نشده است، اگر شما می‌گویید: نهی عبارت است از «زجر عن صرف الوجود» صرف الوجود دیگر کاری ندارد که کدام فرد است و کجا محقق شود، همین که شما یک فرد از افراد منهی عنه را اتیان کنید با اولین فرد عنوان صرف الوجود بر او منطبق می‌شود. عقل این را می‌فهمد که نهی که چنین حقیقتی دارد امتتالش به این است که حتی یک فرد هم اتیان نشود، این حکم عقل است و درست است و محقق خراسانی نیز این را می‌گوید.^۱ این دفاعی است که ایشان از محقق خراسانی در برابر محقق اصفهانی کرده است. ایشان می‌خواهد بگوید: محقق اصفهانی در واقع محقق خراسانی را تخطئه کرده به خاطر یک تعبیر و این اشکال نیست، این یک مناقشه لفظی است.

بررسی کلام صاحب منتقی الاصول

حال می‌خواهیم ببینیم آیا واقعا اینچنین است، یعنی محقق اصفهانی و اتباع ایشان مثل امام خمینی، محقق خراسانی را فقط به خاطر یک تعبیر تخطئه کردند و یا نه این اشکال وارد است. بالاخره حرف محقق خراسانی درست است یا حرف کسانی که به او ایراد گرفته‌اند. محقق خراسانی می‌گوید: ما یک حکم عقلی داریم به این بیان که «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و لا تتعدم الا بانعدام جمیع الافراد» آقایان اشکال کردند که عقل این حکم را ندارد که «الطبیعة لاتتعدم الا بانعدام جمیع افراد»؛ بعضی از بزرگان به دفاع از محقق خراسانی در واقع کلام محقق خراسانی را توجیه می‌کند که امتثال نهی به این است که هیچ فردی محقق نشود، زیرا حقیقت نهی زجر از صرف الوجود است و شما اگر یک فرد از افراد منهی عنه را بیاورید عنوان صرف الوجود بر آن صدق می‌کند و وقتی عنوان صدق کرد یعنی نهی امتثال نشده است.

به نظر می‌رسد این توجیه و دفاع تمام نیست. یعنی حق با محقق اصفهانی و امام خمینی است. زیرا اصلاً موضوع بحث این است که می‌خواهیم منشأ اختلاف در کیفیت امتثال را بدانیم، قبول داریم امتثال امر و امتثال نهی با هم متفاوت است، این بحثی ندارد از

^۱ منتقی الاصول، ج ۳، ص ۱۰.

اول نیز گفتیم که لا اشکال در اینکه امتثال امر به اتیان یک فرد تحقق پیدا می‌کند. در این بحثی نیست و همچنین تردیدی نیست که امتثال نهی به ترک جمیع افراد تحقق پیدا می‌کند. موضوع بحث ما این است که می‌دانیم امتثال این‌ها با هم فرق دارد ولی صحبت بر سر ریشه و منشأ این فرق بود که چرا امتثال امر اینچنین است و چرا امتثال نهی آنچنان است؟

محقق خراسانی این را به یک ریشه عقلی برگرداند، که عقل می‌گوید: «الطبیعة توجد بوجود فرد ما و تنعدم بانعدام جمیع افراد» بحثمان سر این ریشه است، بحث سر این است که آیا عقل حکمی دارد به این عنوان که «الطبیعة لاتنعدم الا بانعدام جمیع الافراد» یا نه؟ اشکال این است که عقل چنین حکمی ندارد، اینکه بعضی از بزرگان دوباره مسئله را بردند سر امتثال و اختلاف در امتثال و اینکه حقیقت نهی زجر از صرف الوجود است، این درست است و ما نیز قبول داریم که حقیقت نهی زجر از صرف الوجود است و با اتیان به اولین فرد عنوان صرف الوجود محقق می‌شود، اما آن حکم عقلی که محقق خراسانی به آن تصریح کرده که «الطبیعة لاتنعدم الا بانعدام جمیع افراد» کاری به نهی ندارد، کلی می‌گوید: وجود طبیعت به تحقق یک فرد است و عدمش نیز به معدوم شدن همه افراد.

می‌خواهیم ببینیم عقل این را می‌گوید؟ آقایان می‌گویند: خیر عقل این را نمی‌گوید انعدام طبیعت به انعدام یک فرد نیز محقق می‌شود چه کسی گفته است انعدام طبیعت به انعدام همه افراد است؟ لذا به نظر ما اشکال محقق اصفهانی و امام خمینی به محقق خراسانی وارد است و این دفاعی که صاحب منتفی الاصول در این مقام از محقق خراسانی کرده به نظر ما قابل قبول نیست.

سوال

استاد: شما به مقدمات توجه کنید. عرض کردیم ۱. هر فردی ممثل تمام طبیعت است. ۲. وجود و عدم در مورد هر چیزی در حد و مرتبه آن اگر محقق شدند تناقض تحقق پیدا می‌کند. یعنی شما در ناحیه وجود بیابید وجود واحد را نظر بگیرید، ولی عدمش را که در نظر می‌گیرید، عدم افراد دیگر را در نظر بگیرید، وجود این، عدم این. اگر وجود زید باعث وجود انسان است عدم زید نیز باعث عدم انسان است.

سوال

استاد: ما پاسخ این تناقض را دادیم و گفتیم این تناقض نیست.

سوال

استاد: اگر دو نفر وارد اتاق شدند شما می‌گویید انسان آمد، این درست است؟ بله، طبیعت را موضوع قرار می‌دهید، درست است که طبیعت بما هی طبیعت نیست، بلکه فردی از این طبیعت است. لذا حمل یک حمل شایع است، «زید انسان» حمل شایع است. حال اگر فرد دومی آمد باز هم می‌گویید انسان آمد. همه این‌ها عنوان انسان و طبیعت بر آنها حمل می‌شود. اگر زید از اتاق برود شما می‌توانید بگویید: «ذهب الانسان» (ال در آن عهد ذکری باشد نه جنسی) انسانی رفت این غلط است؟ خیر به ادات عموم کاری نداریم، می‌گوییم: انسان نیست، انسان در اتاق نیست.

سوال:

استاد: بحث این است که اگر یک فردی از یک طبیعتی معدوم شد ما بگوییم این طبیعت نیست و معدوم شد غلط است از نظر عقل؟ و آیا اشکال دارد؟

یک وقت به صورت کلی نفی جمیع الافراد را می‌کنیم و می‌گوییم هیچ انسانی در اطاق نیست. این را نمی‌خواهیم بگوییم ما اصلاً نمی‌خواهیم بگوییم وقتی زید رفت هیچ انسانی در اطاق نیست ولی بحث این است که آیا عقل شما اگر یک فرد از افراد طبیعت معدوم شد می‌تواند بگوید که طبیعت معدوم شد یا خیر؟

محقق خراسانی در واقع می‌خواهد بگوید: طبیعت تنها زمانی معدوم می‌شود که همه افرادش معدوم شود، این حکم عقل است اگر امروز در این شهر یک نفر بمیرد و بگوییم انسان معدوم شد، این غلط است؟ اگر آن حکم عقلی باشد شما نمی‌توانید عدم را بر طبیعت حمل کنید در حالیکه می‌توانیم این کار را بکنیم. اگر حکم عقلی باشد «الطبیعه لاتتعدم الا بانعدام جمیع الافراد» شما نمی‌توانید حکم به انعدام طبیعت کنید، در حالیکه خود شما می‌گویید می‌توانیم این حکم را بر طبیعت حمل کنید.

سوال

استاد: ما بحث امتثال نداریم، بر سر امتثال نزاع نیست. محقق اصفهانی و امام خمینی نمی‌خواهند بگویند که با عدم اتیان به یک فرد امتثال محقق می‌شود. به نظر آنها نیز در نهی نیز اگر یک فرد اتیان نشود امتثال محقق نشده است. آنها قبول دارند امتثال اینها با هم فرق دارند ولی بحث سر ریشه فرق است. لذا امام خمینی می‌گوید: ریشه این نه عقل است و نه وضع بلکه حکم عقلاء است. این را قبول دارد که امتثال اینها با هم فرق دارد، قبول دارد امتثال امر به اتیان یک فرد و امتثال نهی به ترک همه افراد است، بله شما دارید در امتثال می‌گویید، شما چرا آن مورد را می‌گویید، «لاتشرب الخمر» اینطور نیست که اگر یک بار شرب خمر ترک شود بگوییم نهی امتثال شد، خیر زمانی این نهی امتثال می‌شود که مطلقاً این طبیعت ترک شود، نزاع سر این نیست بلکه بحث این است که چرا اینطور است؟ عده‌ای خواستند این را به وضع ربط دهند و و عده‌ای نیز خواستند به عقل برگردانند و امام خمینی نیز می‌گویند هیچ کدام از اینها نیست بلکه ریشه آن عقلاء هستند.

«والحمد لله رب العالمین»